

## چاپ مجدد گفت و گو با دکتر رضا داوری

اگر من به عنوان یک سؤال کننده از شما که هم در جنگ بوده‌اید و هم تاریخ جنگ را نوشته‌اید بصورت ساده بپرسم که آیا ما در ارزیابی‌هایمان می‌دانستیم که فاو را تا کی و چگونه می‌توانیم نگه داریم؟

بگذارید حرف‌های نه چندان خوشایند برایتان بزنم. ما در جنگ نشان دادیم که از عهده کارهای بزرگ بر می‌آئیم و در آیین جنگ آثار شجاعت و فداکاری را دیدیم اما یک عیب بزرگ هم داریم و آن این که پیروزی حتی اگر کوچک باشد سرمستمان می‌کند. من وقتی مثلاً تیم ملی فوتبالمان مسابقه دارد خدا خدا می‌کنم که اینها دقایق اول گل نزنند زیرا اگر چنین اتفاقی بیفتد سرمست و مغرور می‌شوند و شکست می‌خورند. ما وقتی به پیروزی کوچکی هم می‌رسیم حاضر نیستیم آن را با هیچ چیز معاوضه کنیم گویی یک تومانی ما پانصد تومان می‌ارزد. چرا از فن و پیشه خودم نگویم؟

من وقتی لیسانس فلسفه بگیرم می‌پندارم همه عالم مال من است و این را به هیچ چیز نمی‌فروشم. اگر العیاد بالله خدا بگوید که تو این را به من بده من بهشت را به تو می‌دهم، می‌گویم نه، من بهشت را نمی‌خواهم. این لیسانس فلسفه از همه چیز مهمتر است. ما شکست را آسانتر تحمل می‌کنیم و قدرت روحی و اخلاقی کافی برای توجیه آن هم داریم. با این روحیه درک اهمیت حوادث دشوارتر می‌شود.

سؤال می‌کنم از نظر ما یک نظامی بزرگ کیست؟ کسی است که مثلاً فاتح العلمین باشد؟ یا وقتی در العلمین پیروز شد حساب کند که چگونه می‌تواند این پیروزی را حفظ کند؟ بزرگی ژنرال رومل در چه بود؟ شاید در این بود که فهمید نمی‌تواند آن جا را حفظ کند. حتی شاید با این فهم بود که علیه هیتلر اقدام کرد.

آیا ما حساب کردیم که تا کی و چگونه می‌توانیم فاو را حفظ کنیم و تا چه حد اندیشیدیم که تکلیف ما در شلمچه چه می‌شود و در بصره چه می‌توانیم

اشاره:

گفت و گو با دانشمند ارجمند جناب آقای دکتر رضا داوری برای فصلنامه شماره ۱۱۸ انجام و چاپ شد. اشتباه اولیه در چاپ متنی که از سوی ایشان ملاحظه شده بود، سبب گردید ضمن پوزش از ایشان برابر نظر این استاد عزیزوارجمند برای چاپ مجدد آن اقدام شد. فرصت را مغتنم شمرده مجدداً از ایشان و خوانندگان محترم پوزش می‌خواهیم.

**داوری:** شما به عنوان یک افسر سپاه و مورخ کتاب نوشته‌اید نه به عنوان یک مورخ و افسر سپاه یعنی کتاب خود را با احساس مسئولیت‌های نظامی نوشته‌اید و نخواستید که آنچه را که می‌دانید بگویید.

گاهی اوقات مورخان اطلاعات کافی ندارند اما پرسش‌هایی را مطرح می‌کنند ولی شما حتی از طرح پرسش‌ها نیز صرف‌نظر کرده‌اید زیرا به مسئولیت‌های نظامی خود پایبندید.

حرف آخر کتابتان را به یادیاورید که درباره پذیرش قطعنامه ۵۹۸ است. مسلماً شما بیش از آنچه که نوشته‌اید، اطلاعات دارید. کار قابل ستایش هم کرده‌اید. جنگ هشت ساله حادثه بزرگی در تاریخ کشور ماست و باید نسبت خود را با آن -البته به کمک مورخان- درک کنیم. شما مطالب خوبی گفته‌اید اما بسیار چیزها را هم ناگفته گذاشته‌اید.

**درویدیان:** باید می‌گفتیم؟

**داوری:** ببینید شما به عنوان یک مورخ می‌بایست بگویید ولی به عنوان یک نظامی، نه. شما به عنوان نظامی می‌بایست حرمت همه مسئولان جنگ را مراعات می‌کردید و چنین کردید.

**درویدیان:** بله

**داوری:** شما هم در جنگ شرکت داشته‌اید و هم مورخ جنگید. اکنون

بکنیم؟ ما تا چه حد گرفتار ضرورت‌های جنگ بودیم؟ مورخ باید به این پرسش‌ها پاسخ بدهد. من نمی‌دانم. من به عنوان یک آدم عادی معمولی می‌پرسم. فردا که از شما به عنوان مورخ بپرسند چه شد که قطعنامه کذایی را پذیرفتیم و چرا امام خود مسئولیت پذیرفتن آن را به عهده گرفتند باید پاسخی روشن داشته باشید. بنظر من آن بزرگوار را هیچ کس نمی‌تواند از این بابت ملامت کند برای اینکه وقتی به ایشان گفته شد که باید قطعنامه را پذیرفته پذیرفتند. می‌دانید این پذیرفتن چه معنایی داشت؟

ایشان به ما می‌گفتند شما که به من نگفتید، چه ضعف‌ها و قوت‌هایی داریم. اکنون در مقام اضطرار دارید به من می‌گویید که وضع از چه قرار است. بسیار خوب، شما نمی‌توانستید بگویید و اکنون هم نمی‌توانید مسئولیت را به عهده بگیرید ولی من می‌توانم و به عهده می‌گیرم: این ارزیابی قدرت است که کی می‌تواند و چه کسی نمی‌تواند کاری را انجام بدهد. قضیه را صرفاً اخلاقی نباید دید. ایشان ملاحظه سیاسی دقیق را در نظر داشته‌است و آن اینکه اگر دیگران چیزی بگویند شاید مردم نپذیرند یا به دشواری بپذیرند اما کسی هست که می‌تواند بگوید و مردم از او می‌پذیرند و حتی می‌تواند مطلب را به عبارتی بگوید که مردم از او بپذیرند: معنی این جمله "جام زهر را من می‌نوشم"، شما که نظامی و مورخ هستید، بهتر می‌فهمید ولی خواننده این کتاب‌ها نسل بعد از ما هستند، دانشجویان شما هستند آنها این کتاب‌ها را می‌خوانند و می‌پرسند. می‌پرسند که آیا فرماندهان نظامی مافکر کرده بودند که تا کی می‌توانند فو را نگه دارند؟ آیا می‌خواستند بر سر فو معامله کنند؟ ما امروز بیشتر در سیاست الفاظ تاکتیک و استراتژی و... را می‌شنویم ولی تاکتیک استراتژی و امثال اینها که اصطلاحات سیاسی نیست. اینها اصطلاحات جنگ است. اینها اصطلاحات نظامی است. استراتژی که می‌گویند استراتژی متعلق به نظام و جنگ و دفاع است و اگر استراتژی و تاکتیک در سیاست کنونی جای معلوم دارند از آنست که جنگ مثال تام و تمام سیاست یا سیاست کنونی جهان است. بهر حال مورخ باید بداند و اگر نمی‌گوید لااقل در نظر داشته باشد که استراتژی ما چه بوده است؟

**درویدیان: اجازه می‌فرمایید؟**

**داوری: بفرمایید.**

**درویدیان:** خیلی خوشحال هستیم. بزرگوار می‌کردید که ما را به عنوان شاگرد برای گفت و گو پذیرفتید. ما حدود دو سال است که با دوستان بحث منظمی را در مورد تاریخ نظامی جنگ پیگیری می‌کنیم.

جنگ در زمان وقوع آن با تحولاتی همراه بوده است. پرسش‌های زیادی هم در مورد جنگ هست: چرا شروع شد؟ چرا ادامه پیدا کرد؟ چرا این گونه پایان یافت؟ آیا در زمان‌های دیگری نمی‌توانستیم جنگ را به پایان برسانیم؟ جنگ به عنوان یک واقعه در زمان خودش تکلیف همه را روشن می‌کرد. وقتی دشمن حمله کرد باید دفاع کرد. وقتی ادامه پیدا کرد باید

بالاخره پشتیبانی کرد، وقتی تمام شد باید به آن متعهد بود ولی وقتی جنگ تمام شد ما با این جنگ چگونه باید برخورد کنیم؟ و آیا اکنون این جنگ به یک واقعه تاریخی تبدیل شده که ما باید تاریخ آن را بنویسیم؟ یعنی همین انتظاری که حضرت عالی دارید. بعضی از سوالاتی که شما فرمودید این سوالات و بسیاری از سوالات دیگری وجود دارد که اگر با تحقیقات و توضیحات زیاد هم پاسخ داده شود به معنی حل پرسش نخواهد بود. یعنی شاید خیلی توضیحات داده شود ولی پرسش‌ها همچنان پایدار بماند بنابراین نمی‌شود انتظار داشت تا ما پرسشی را توضیح بدهیم، ابهام آن برطرف بشود. ما به دلایل مختلف خدمت شما رسیدیم. در واقع از این منظر که بالاخره با این جنگ چه بکنیم؟ آیا الان مسئله جنگ، تاریخی شده است که ما تاریخ آن را بنویسیم؟ یا این نکته‌ای که حضرت عالی فرمودید من خودم واقعاً هیچ زمان نمی‌توانم تعلق‌اتم را کنار بگذارم یعنی اصلاً بر این امکان پذیر نیست مثل یک منتقد بی‌رحم کالبد جنگ را وسط بگذارم و قطعه قطعه کنم. طبیعتاً این روش یک نوع نگاه خاص به همراه دارد. من کتاب «پایان» را که شما در ابتدای بحث به آن اشاره فرمودید، خدا شاهد است با دشواری و ملاحظات بسیار زیادی نوشتیم. دوران دشواری را گذراندم. فرماندهان جنگ هم به همین ترتیب هستند. فرماندهان جنگ همه هویشتان به همان جنگ است لذا اگر بخواهند چیزی را بیان کنند یا نقد کنند به این معنی است که اول باید خودشان را نقد کنند. انسان به دشواری می‌تواند خودش را نقد کند و از آن عبور کند. شاید این عبارت درست باشد که می‌گویند فرماندهان همیشه در کمند و اسیر آن تجربه نظامی هستند به همین دلیل در آینده این خطر وجود دارد که اشتباهاتشان را تکرار کنند و خودشان را اصلاح نکنند. با وجود این کتاب‌ها و فصل‌نامه‌هایی که نوشته شده، این پرسش‌ها برای ما وجود دارد که چگونه با این تاریخ برخورد کنیم؟ آیا اصلاً جنگ تاریخی شده است؟ اعتبار این که می‌گویند جنگ تاریخی شده است چیست؟ و اینکه عده‌ای می‌گویند تاریخی نشده به چه معناست؟

ما با پرسش‌های زیادی درگیر هستیم و سوالات زیادی در ذهن دوستان هست. خدمت شما آمدیم که به یک چارچوب کلی برسیم و ابعاد مسئله برایمان روشن شود و جهت کلی کارمان روشن تر شود.

**داوری:** هیچ کس در کشور ما هر اعتقادی داشته باشد منکر نیست که این جنگ پر از قهرمانی و شجاعت بوده است. منکر نیست که یکی از جنگ‌های پر از فداکاری تمام تاریخ است. کسی نمی‌تواند منکر شود که بچه‌های ده، دوازده ساله با اشتیاق به جبهه رفتند و شهید شدند. همه می‌دانند که ما در آغاز جنگ ارتش منظم نداشتیم و مردم فداکاری کردند و فرماندهان از میان جوانان باهوش و با غیرت بیرون آمدند. کسی منکر نیست که جنگ بر ما تحمیل شده است جنگ بر ما تحمیل شد و ما مقاومت کردیم شجاعانه هم مقاومت کردیم. این برگ درخشان در سراسر تاریخ ایران

است. شما که نظامی هستید و در جنگ بوده اید و با درد تاریخ جنگ را باز می‌گویید، این را می‌گویید. من هم که معلم فلسفه هستم، همین نظر را دارم. این یک حقیقت تاریخی است.

این که من گفتم جنگ یک حادثه تاریخی است، از جهات بسیار درست و موجه است. مخصوصاً این را درست و موجه می‌دانم که شما حتی بعنوان مورخ تاریخ این پیشامد بزرگ تاریخی را با دلبستگی‌هایی که به آن دارید، بنویسید و نمی‌توانید دلبستگی نداشته باشید و چرا نداشته باشید؛ ولی مهم اینست که ما این حادثه بزرگ را در تاریخ خود چگونه درمی‌یابیم. ما در جنگ چه کردیم و از آن چگونه بیرون آمدیم و از آن چه می‌آموزیم؟ شما علائق خود را داشته باشید اما اگر با ملاحظات سیاسی تاریخ بنویسید عبرت آموزی تاریختان کم می‌شود (گرچه من معتقدم که اگر عبرتی در کار باشد حکومت‌ها هرگز عبرت نمی‌گیرند).

من قبول دارم که جنگ قسمتی از زندگی شماست و شما به آن تعلق خاطر دارید و به این جهت از شما نمی‌پرسم شما چرا تاریخ سلسله هخامنشی را ننوشتید؟ شما به این جنگ علاقه دارید. این جنگ زندگی شما بوده است و هنوز هم با آن زندگی می‌کنید. این حادثه برای شما از چند جهت یک حادثه تاریخی است. گاهی می‌گوییم این حادثه تاریخی طوری تمام شده که خدا اراده کرده که ما شکست نخوریم. البته شجاعت هم بوده است چون ما دست خالی بودیم، ما که تحریم بودیم. صدام هم ارتش منظم داشت و هم از همه جا کمک می‌گرفت. اصلاً ما که هنوز سپاهمان سازمان پیدا نکرده بود و ارتشمان هم سازمانش از هم پاشیده بود. ما در جنگ سازمان پیدا کردیم. سپاه اصلاً سازمانش را در طول جنگ پیدا کرد.

خوب اینها نکات روشن قضیه است. مسئله وقتی دشوار می‌شود که با سیاست پیوند می‌خورد. شما بدستی می‌پرسید آیا جنگ هشت ساله واقعاً یک حادثه تاریخی بود؟ جنگ را سیاست جهانی بر ما تحمیل کرد اما مهم اینست که چرا تحمیل کرد و از آن چه نتیجه گرفت و ما جنگ را چگونه تلقی کنیم.

امسال دو جناح موجود در کشور، دو مراسم برای مشروطیت برگزار کردند. آنها چندان کاری به تاریخ نداشتند. هر دو طرف می‌گفتند: مشروطیت مال من است و مشروطیت این است که من می‌فهمم.

آنها مشروطیت را میان خود قسمت کردند. مشروطه یک حادثه تاریخی است. یک واقعیت تاریخی است که اصلش از غرب آمده است اما اگر آخوند خراسانی آن را تأیید نمی‌کرد، محقق نمی‌شد پس این هر دو جناح درست می‌گویند. آن که می‌گوید مشروطیت، مشروطیت آخوند خراسانی و نائینی و مازندرانی و طباطبائی و بهبهانی است، درست می‌گوید. گروه دیگر می‌گوید مردم آزادی می‌خواستند و با استبداد مبارزه کردند. شاید این دو گروه

می‌توانستند به تفاهم برسند. اولی می‌بایست بپذیرد که اندیشه قانون اساسی و مشروطیت به جهان جدید تعلق دارد. گروه دوم هم اگر انصاف داشته باشند می‌پذیرند که مشروطیت بدون تأیید علمای دین بهمین صورت نیم بند هم متحقق نمی‌شد. مشروطه از غرب آمده است اما روحانیت می‌خواست قانون اساسی بر اساس قانون محمدی باشد. شیخ فضل الله نوری می‌گفت ما قانون محمدی را با قانون مشهدی باقر بقال عوض نمی‌کنیم. مشهدی باقر گفته بود ما مشروطه را با هیچ چیز عوض نمی‌کنیم. وقتی گفته بودند «مشروطه مشروعه»، نمایندگان مانده بودند که چه بگویند. شیخ گفته بود ما بگوییم مشروطه مشروعه و کسی نمی‌دانست چه بگوید. در این گیر و دار نماینده بقال‌ها فریاد زده بود که ما برای مشروطه خون داده‌ایم و مشروطه را با هیچ چیز عوض نمی‌کنیم. حضراتی که مشروطه مشروعه را نمی‌پسندیدند یک نفس راحتی کشیدند که خوب الحمدالله کسی پیدا شد در مقابل مشروطه مشروعه‌ای که شیخ فضل الله گفته بود چیزی بگوید. مشروطه سیاسی است. مورخ آن هم با سیاست سر و کار دارد. هر مورخی هم با تعلق تاریخی می‌نویسد اما تاریخ نویسی با عینک ایدئولوژی، تاریخ نویسی بدی است. این تاریخ نویسی به علم و عقل زبان می‌رساند و برای سیاست و اغراض سیاسی هم هیچ سودی ندارد.

تاریخ در اختیار ما نیست که ما هر طور خواستیم آن را تفسیر کنیم. تاریخ هم بی‌رحم است و هم عادل. شما ببینید سقراط را موجه ترین اهالی آن کشتند. فکر نکنید که اراذل و اوباش جمع شدند و وی را کشتند. چند تن خوشنام و موجه و معتمد مردم آن سقراط را متهم و محکوم کردند و کشتند. اکنون هیچ کس قبول نمی‌کند که کشتن سقراط درست بوده است. در حقیقت این را تاریخ قبول نمی‌کند. تاریخ کاری به شهرت و اعتبار نمایندگان آن ندارد. فقها حکم دادند که سهروردی باید کشته شود. فقها حکم دادند که حسین ابن منصور حلاج کشته شود و یک صوفی هم در میان آنها بود که گفت من حکم به ظاهر کردم اما تاریخ از حسین ابن منصور با احترام یاد می‌کند. تاریخ با کسی شوخی ندارد. شما به دمشق رفته اید؟ مقبره معاویه را دیده اید که چه بر سرش آمده است؟ آیا مایه عبرت نیست؟

معاویه که حاکم بود، معاویه که سیاست مدار بود. هیچ کس در این تردید ندارد ولی تاریخ روانی دارد که شقاوت سیاست مدار مکتوم بماند.

به تاریخ اعتقاد داشته باشیم. تاریخ درست حکم می‌کند. بسیاری از خطب‌ها و خطاها ممکن است در زمان وقوع درست و حتی خردمندانه بنظر برسد اما تاریخ دیر یازود حقیقت را آشکار می‌سازد. شما تاریخ جنگ را نوشته اید و می‌دانید که جنگ را نمی‌شود مصادره کرد. همه هزینه‌های این جنگ را مردم پرداخته‌اند. از جنگ برای مقاصد سیاسی نباید بهره برداری شود. ما قانون داریم، باید قانون را رعایت کنیم. حتی اگر به قانون معتقد هم نیستیم، باید قانون را رعایت کنیم. وقتی جنگ وسیله توجیه سیاست می‌شود یا به

وسيله‌ای برای اعتراض به مبادی و عادات اجتماعی تنزل پیدامی کند، جنگ دیگر حادثه تاریخی نیست. اگر قرار بود هر کس و هر مقامی هر کار بدی می کند بجای اینکه مقررات و قوانین را اجرا کنند به او بگویند شهدا راضی نیستند، در واقع شهدا در برابر گروه‌هایی از مردم قرار می گرفتند و حال اینکه آنها در هر حال باید پیش همه کس عزیز باشند. در این وضع است که مورخ ما می پرسد: آیا این حادثه تاریخی است؟ ظاهر آن جنگ هنوز در متن سیاست قرار دارد. حتی تکلیف انقلاب با این جنگ روشن نشده است. آیا جنگ برای یک گروه انقلابی است یا جنگ مرحله‌ای از انقلاب ما بوده است؟ پیداست که آن چه بعد از جنگ در انقلاب پیش آمده، در ادامه جنگ بوده است. ما هنوز در جنگ زندگی می کنیم. هنوز داریم از خوب و بد آن بهره‌مند می شویم. این جنگ تمام نشده است. شما هم به همین جهت تاریخ جنگ را تمام نکردید و دفتر را باز گذاشته اید. این که ما هنوز داریم بحث می کنیم که در شلمچه و بصره و فو چه گذشت و چه می توانست بگذرد، به معنی آنست که قضایا تمام نشده است.

این جلد پنجم، پایان کار نیست. شما جلد ششم را هم انشاء الله می نویسید. جلد هفتم و هشتم را هم می نویسید. اگر من حق داشته باشم به سؤالی که عنوان فرمودید جواب بدهم، عرض می کنم: جنگ تحمیلی ۵۹-۶۸ حادثه بزرگ تاریخی کشور ما و یکی از حوادث بزرگ تاریخ جهان است. با همه نتایج و عواقبی که داشته است این جنگ یک حادثه محلی و منطقه‌ای نبوده است. جنگ ما از جهات مختلف از جنگ ویتنام مهم تر بوده است.

**دوردیان:** اهمیت آن در چیست؟ این پیامدها و این اهمیت‌ها در چه چیزهایی وجود دارند؟

**داوری:** اهمیت آن در این است که جهان در آستانه تغییر بزرگ قرار گرفته و در کشور ما وضعی پدید آمده است که گویی می خواهد به جهان کنونی «نه» بگوید. جنگ هشت ساله پاسخ قدرت غالب به این «نه» است. درست است که این «نه» هنوز مبهم است ولی غرب و جهان قدرت رسمی اکنون در وضعی است که انکار خود را تاب نمی آورد. ما از (لا اله الا الله) هنوز فقط لا را گفته ایم ولی اگر لا بی الا باشد نیهلیسم (نیست انگاری) است. ما فقط لا را گفته ایم. البته لا را که گفتیم، محکم گفتیم. این لایی که مردم ایران به رهبری امام گفتند در نظر اسرائیل زمین لرزه بزرگی بود. پیداست که این انقلاب عکس العمل دارد. بخت ما این بود که امریکا اگر در ویتنام و در کامبوج در برابر کمونیست های منطقه ایستاده بود، در ایران در برابر چیزی ایستاد که آن را درست نمی شناخت و از آن بیشتر وحشت داشت. در ایران کسی داشت سخن می گفت که با سخنش جهان اسلام را تکان می داد.

آنها حقیقتاً ترسیده بودند و هنوز هم می ترسند و حساب می برند. سیاست کنونی جهان قدری سرگردان است و سرگردانیش برای این است

که هنوز هم قضایا را درست نفهمیده‌اند. در این شرایط که جنگ را بررسی می کنید این جنگ می شود جنگ جهانی. حلبچه را که صدام نساخته، حلبچه را آمریکا و آلمان و انگلیس و فرانسه ساخته‌اند. صدام که سلاح شیمیایی و میکروبی نداشت. از همه مهمتر اینکه اسلام در استراتژی آمریکا و غرب جای کمونیسم را گرفت و دشمن اول تلقی شد. ببینید حادثه، جهانی و تاریخی است. حادثه‌ای بزرگ است. ما هم در این حادثه آزمایش شدیم. البته در کلیت حادثه روسفیدیم. مردم رشادت کردند و عظمت این ملت اثبات شد. پیداست که جنگ در حد ذات خود چیز بد و کثیفی است اما مردمی که جنگ نکرده‌اند و جنگ ندیده باشند، شاید مردمی پخته و ترسو و تن آسا باشند.

من وقتی بمب در تهران می ریخت می ترسیدم اما در عین حال فکر می کردم در جهان مملو از سلاح های مخوف باید زیر بمب هم زندگی کرد. زندگی در جهان کنونی، زندگی در حصار باروت است. زندگی در زمان کنونی مقتضی روحیه و آمادگی خاص است. این روحیه‌ای بود که ما نداشتیم و البته نمی دانم اکنون چه روحیه‌ای داریم. شما شهرویر سال ۲۰ سال را در نظر آورید. من بچه کویر هستم و در جایی زندگی می کردم که سر راه تهران و بندرعباس و کرمان است. من فرار نظامی‌ها را می دیدم. من حتی رفتن رضاشاه را دیدم. سربازها فرار می کردند، افسرها فرار می کردند. حالا یادم نیست که با لباس می آمدند و یا نه.

شما بخاطر نمی آورید اما تاریخ آن را می دانید؟ من شاهد بودم و با چشم خود می دیدم که چه آشوبی بود اما این جنگ، جنگ دیگری بود. در این جنگ کسی فرار نکرد. خرد و کلان و پیر و جوان و نوجوان آرش وار جان خود را در تیر قرار دادند و بصورت مدعی زدند. اگر ما بتوانیم به شأن تاریخی جنگ پی ببریم، از بسیاری از مخالفت‌ها و موافقت‌های غیر ضروری آزاد می شویم مع هذا چیزهایی هست که جای پرسش دارد. بعضی مشکلات و نارسائی‌ها و ناتوانی‌ها و ضعف‌ها را باید تحلیل کرد. وقتی کار فنی مردمی و عمومی می شود قهرآتمرکز از میان می رود و قدری بی نظمی پدید می آید. رزمندگان ما تابع نظام فرماندهی معمول و مرسوم در ارتش های جهان نبودند و نیاز به این نظم نداشتند و هیچ وقت رابطه تحکمی در آن وجود نداشت. طبیعی است که گاهی در این نظم صمیمی پراکنده‌گی‌هایی بوجود آید. در سپاه و در جنگ های ما اطاعت کورکورانه نبوده است. شما که نافرمانی نداشتید، رفاقت و برادری داشتید. اینها ممکن است که گاهی ناهماهنگی ایجاد کرده باشد که حتماً کرده است و شما بهتر می دانید. شما فکر کنید و ببینید آیا راه دیگری (نمی گویم راه بهتری) برای اداره جنگ وجود داشت؟ البته مورخ نباید نظر و سلیقه خود را در تاریخ وارد کند اما می تواند بپرسد که آیا واقعه طور دیگری هم می توانست اتفاق بیفتد؟ مدعی ممکن است بگوید گاهی طرح‌ها ناقص بوده و به امکانات و شرایط بی توجهی شده است. مهمتر از

همه اینها باید به این سؤال جواب داد که چرا ما پس از آنکه خرمشهر را آزاد کردیم، به جنگ پایان ندادیم؟

من گاهی به شوخی می‌گویم که پیروزی‌های ما آنقدر برایمان عزیز است که آن را با هیچ چیز عوض نمی‌کنیم. آیا ما وقتی خرمشهر را گرفتیم یا اینکه امام گفت خرمشهر را خدا آزاد کرده، بزبان حال به متجاوز نگفتیم:

بیار آنچه داری ز مردی و زور

که دشمن بیای خود آمد به گور؟

**درویدیان:** این خاصیت پیروزی است و یا این که مادر بر خورد با پیروزی، روش درستی نداریم؟

**داوری:** این خاصیت پیروزی است. پیروزی شادی و غرور می‌آورد اما همه به یک اندازه از پیروزی مغرور نمی‌شوند. من مثال رومل را برای شما زدم. مقصودم این نیست که رومل دچار غرور نشده است و حتی مغلوب غرور خویش نشده است. رومل پایان جنگ را پیش‌بینی کرد و گر نه بر علیه هیتلر نمی‌شورید. ما که جنگ را جنگ در راه‌خدا می‌دانستیم می‌بایست پیروزی را هم از او بدانیم. مگر امام نفرمود که خرمشهر را خدا آزاد کرد؟ این سخن متضمن یک درس بزرگ بود و به کسانی که فداکاری و ایثار کرده بودند و با شجاعت جنگیده بودند می‌گفت که مغرور شوید. سپاهیان و نظامیان را همیشه باید احترام کرد که در بحبوحه خطر زندگی می‌کنند و به پاس این شرف است که باید از آنان خواست که غرور را از خود دور کنند. آنان باید در اندیشه پیروزی آینده و پرهیز از شکست باشند و از شکست ترسند.

نظامی شطرنج باز است و همواره باید محاسبه کند که اگر این مهره را که حرکت دهد، رقیب چه می‌کند و در مرحله بعد چه امکاناتی دارد. درست است که امکانات شطرنج باز بیش از امکانات یک نظامی است اما فرمانده نظامی هم امکانات پیش رویش بسیار است. او باید همه امکانات را بررسی کند نه اینکه فقط به پیروزی بیندیشد زیرا در این صورت دیگر امکان مطرح نیست بلکه ضرورت حاکم می‌شود و اراده و عزم و استراتژی و تاکتیک هم دیگر لازم نیست. یکی از دردهای جهان توسعه نیافته که ما باید پرهیز کنیم تا به آن مبتلی نشویم و اگر شده ایم در صدد علاج باشیم اینست که جهان توسعه نیافته هیچ کاری را انجام نمی‌دهد مگر اینکه در موضع اضطرار قرار گیرد یعنی تا اختیار و آزادی دارد و از کار خود می‌تواند سود ببرد آن را انجام نمی‌دهد و تعلل و گاهی لجبازی می‌کند تا کار به ضرورت و اضطرار بکند.

کارها را در وقتش باید انجام داد و هر کاری و تصمیمی وقتی دارد و ما چهار نفر که اینجا هستیم هیچ شبهه‌ای در اینکه امام حسن مجتبی علیه السلام، ولی زمان خود بوده است، نداریم. او و برادرش که اسوه‌های همه‌اهل شرفند، قرار داد صلح را با معاویه ابن ابی سفیان امضاء کردند. اکنون گاهی می‌شنویم که می‌گویند روش حسینی با حسنی فرق داشته است. نه، آن دو یکی بوده اند منتهی در دو زمان و دو موقع، دو تصمیم متفاوت گرفتند. اگر امام حسن

در کربلا بود همان کاری را می‌کرد که امام حسین کرد. در روز صلح، حسین هم حسنی بوده است. در آن وقت یعنی در ۱۷ سال قبل از عاشورا حسین، حسنی بوده است یعنی حسین در عاشورا حسینی شد.

آیا درک ما در مراحل مختلف جنگ چه بوده است؟ من نمی‌گویم در سیاست وارد شویم اما می‌دانم که در سیاست معامله و داد و ستد یک امر رایج است و البته بر سر مقدسات نمی‌شود معامله کرد منتهی ما گاهی میان امور هر روزی (معمولی) و مقدسات اشتباه می‌کنیم و ناگهان یک امر بسیار معمولی مقدس می‌شود. می‌شنیده ایم جیمی کارتر حاضر بود که هر امتیازی به ایران بدهد و گروهان‌ها آزاد شوند ولی نمی‌دانم چرا گروهان‌ها را با هیچ چیز معاوضه نکردیم و بعد از اندک مدتی آنها را مجانی تحویل دادیم.

**درویدیان:** واقعاً می‌توانست جلوی وقوع جنگ را بگیرد؟

**داوری:** نه، فکر نمی‌کنم. گروهان‌گیری علت جنگ نبود. جنگ را دولتی در آمریکا پشتیبانی کرد که گروهان‌ها را به او تحویل داده بودیم. سیاست و قدرت اخلاق سرش نمی‌شود. البته اگر گروهان‌ها را به کم ضررترین و بی‌آزارترین رئیس جمهوری آمریکا تحویل داده بودیم، شاید سیر حوادث اندکی تغییر می‌کرد ولی بهر حال جنگ در طرح کلی سیاست آنها آمده بود. سیاست جهانی و سرنوشت یک کشور با حوادث جزئی تعیین نمی‌شود هر چند که حوادث گاهی نشانه اند و می‌توان با مطالعه در آنها بسیار چیزها آموخت. مهم اینست که کار درست و بموقع انجام دهیم. در مقام مورخ هم باید مسئولیت‌های خود را باز شناسیم و از بیان نقص‌ها و کوتاهی‌ها نهراسیم که:

در این چمن گل بی‌خار کس نمی‌چیند

چراغ مصطفوی با شرار بولهبی است

مورخ چراغ مصطفوی و شرار بولهبی، هر دو را باید نشان داد ضعف‌های ما و ناتوانایی‌های ما و قوت‌های ما و بزرگی‌های ما همه با هم بوده است اگر توانائی‌ها نبود هشت سال چگونه می‌شد با ماشین جنگی عراق جنگ کرد. البته سیاستمداران باید از روشنی‌ها و پیروزی‌ها بگویند و به مردم امید بدهند اما من دانشجوی فلسفه که نمی‌توانم همه از حسن بگویم. من باید چیزهای دیگر را هم ببینم، هم حسن را ببینم که اگر حسن و بزرگی را ببینم بی‌انصافم - اما باید سوال هم بکنم و از نارسائی‌ها هم بپرسم.

**درویدیان:** اگر اجازه بفرمایید خانم جمشیدی و آقای کمره‌ای سؤال کنند سپس خودم نیز یک سؤال دارم.

**داوری:** بحث کنند، تذکر بدهند، فقط سؤال نکنند.

**خواهر جمشیدی:** شما فرمودید هر کسی هر اندازه که می‌فهمد می‌تواند صحبت کند، من از صحبت‌های شما این طور گرفتم که در واقع بداهت تاریخ در جنگ، همان حقیقت تاریخی در جنگ است که نیاز به توجیه و تبیین ندارد. من از صحبت‌های شما اینطور استنباط کردم که توصیه‌های

اساسی مادر مورد تاریخ نگاری جنگ، می‌بایستی در واقع به فرآیندهایی که جنگ در آنها تغییر ایجاد کرده است، معطوف بشود، در واقع باید بتواند دیالکتیک ادراک‌های مختلف را نشان بدهد. اتفاقاً سؤال ما همین است که ما به چه سمت می‌توانیم برویم؟ سؤال خودمان را در مورد تاریخ نگاری جنگ چه طور می‌توانیم مطرح بکنیم که بتواند این دیالکتیک را نشان بدهد؟ ادراک مختلف افراد در زمانی که درگیر جنگ بودند چه طور عمل کردند و جادداشت که چه طور عمل بکنند؟ یعنی اصلاً گزاره‌های تاریخی چگونه باید کنار یکدیگر گذاشته شوند، که اجازه این تشریف و تعدیل را بدهد که به هر شکلی بنویسد؟

شما فرمودید که یک تاریخ‌نگار، درگیر احساسات و تعلقات خودش هم هست. اگر این را بپذیریم، پس چه طور می‌توانیم این گزاره‌ها را کنار هم دیگر طوری قرار بدهیم که برای نسل بعدی که دارد می‌خواند، بفهمند که اینجا این ادراک‌های مختلف چه طور به هم دیگر دیالکتیک کردند؟ چگونه در شرایط مختلف عمل کردند؟ سؤال ما این است که چگونه تاریخ را بنویسیم که قابل نقد باشد و آن کنشگران تاریخ نگاری جنگ، یک قهرمان نسازیم. آنها قطعاً کاستی‌هایی داشتند که ما واقعاً به آنها رسیدیم. به این مسئله وقوف داریم که این تاریخ نمی‌تواند تاریخ درستی باشد، چون قابل نقد نیست. با این پرسش خدمت شما آمدیم که چه طور بنویسیم که این نقد، در گزاره‌های تاریخی مستتر بشود؟

**داوری:** من باز تکرار می‌کنم که ما همواره با تعلق زندگی می‌کنیم، با تعلق علم پیدا می‌کنیم و عمل می‌کنیم اما تعلق معنی‌اش این نیست که من آنچه را که دارد واقع می‌شود، نبینم. من اگر پدر باشم به فرزندم تعلق خاطر دارم اما اگر قرار باشد که نبینم که او چه می‌کند و همه چیز او را حسن ببینم، در این صورت پدر نیستیم. دوست دارم، علاقه دارم اما همه را احسن نمی‌بینم. یک وظیفه و کار تاریخ‌نویس و مورخ این است که در عین اینکه علاقه دارد، بگذارد که حوادث جریان پیدا کند. بگذارد که کارها چنان که انجام شده است ظاهر شود. این بی‌طرفی به این معنا درست است اما به یک معنای دیگر درست نیست. بی‌طرفی، بی‌تعلقی نیست. بی‌طرفی این است که من نخواهم خود را بر تاریخ تحمیل کنم و با سلیقه‌های خاص و شخصی تاریخ بنویسم.

تاریخ گزارش گذشته و شرح حادثه است. من و شما هر دو به تاریخ علاقه داریم. تاریخ جنگ مارتن را بیاد آورید. مورخان یونانی و غربی گفته‌اند که در مارتن آزادی بر بردگی غلبه کرد. من که خبر جنگ مارتن را می‌خوانم یا می‌شنوم در آن جنگ پیروزی آزادی بر بردگی نمی‌بینم. من و شمایی می‌توانیم از مورخ بپرسیم این آزادی بر بردگی را که من نمی‌بینم، چگونه و در کجا دیده‌اید؟ بعد هم به خودمان بر گردیم و از خودمان بپرسیم نکند که چون ما ایرانی هستیم، تعصب داریم و بدمان آمده است که ما را به بردگی منسوب

کرده‌اند. ما به عنوان مورخ باید با پرسش‌هایی که می‌کنیم خودمان را آزاد کنیم. یک جنگی است که اتفاق افتاده و روایت شده است. این جنگ اسناد و شواهد و خوشبختانه هنوز شاهدهای زنده بسیار دارد. شاهد‌های شهید گرانمایه دارد. شهید که می‌گویند شاهد است آنها شاهدند و در عین حال در معرض تماشای ما هستند. مورخ، تماشاگر است. تماشاگر از تماشای حادثه لذت می‌برد، تماشاگر گریه می‌کند، می‌خندد. مورخان شاهدان زمانه و تماشاگران بستان جهانند. شما در جنگ شرکت داشتید، مورخ که می‌شوید از میدان جنگ بیرون می‌آید و تماشاگر جنگ می‌شوید. تماشاگر چه می‌کند؟ درسی از سعدی بیاموزیم. او باغبان را می‌گذارد در مقابل تماشاگر، باغبان وقتی می‌رود در باغ به این درخت و به آن میوه علاقه دارد. آن آفت را می‌بیند و پیوسته محاسبه می‌کند که با باغ خود چه باید بکند اما آنکس که تماشاگر بستان است، به باغ و درخت با چشم دیگر نگاه می‌کند. ما گزارش داریم، عکاسیم، روایت‌گیریم، ما شهادت می‌دهیم. اصلاً من احساس می‌کنم شما شاهد زمانه هستید و فردا شهادت شما را می‌خوانند و به آن استناد می‌کنند. وقتی شاید در این محکمه حاضر شود که شهادت بدهد. باید مواظب باشید که وقتی به خانه بر می‌گردد خود را ملامت نکند که چرا چنین گفتم و چنان نگفتم. نکته‌ای که بنظر من بسیار اهمیت دارد اینست که گرچه تاریخ نوعی محاکمه است اما مورخ اشخاص تاریخی را محاکمه نمی‌کند و اگر محاکمه کند صدور حکم را به عهده تاریخ می‌گذارد. در حقیقت مورخ نباید بر خود سخت بگیرد. او در نوشتن نباید هیچ تکلفی داشته باشد و کسی نمی‌تواند برای او تکلیف معین کند. شمایی می‌توانید در برابر حرف‌های کلی من بگویید من هر چه می‌دانستم گفتم و هر چه می‌توانستم انجام دادم. کار مورخ هم خیلی ساده و هم خیلی مشکل است. مورخ فیلسوف است، مورخ مدرس است، مورخ شاهد است. شهید و شاهد بودن کار بزرگ و مشکلی است. فیلسوفان و شاعران و مورخان شاهدان زمانه‌اند گواه زمانه چه می‌کند؟ او در عین اینکه علاقه دارد، می‌گذارد که امور همان طور که هستند ظاهر بشوند. او حوادث را به میل خود تفسیر نمی‌کند، به میل خود تغییر نمی‌دهد. من که در کویر مرکزی ایران زاده شده‌ام نمی‌توانم مولد و موطن خود را که خیلی هم به آنجا علاقه دارم بهشت بشمارم. نه آنجا کویر است. من در کویر بندیا آمدم و بزرگ شدم و آن کویر را دوست دارم ولی نمی‌توانم بگویم که آن کویر، گلستان بوده است. ما به هزار متر زمین که در آن درخت می‌کاشتم می‌گفتیم باغ. باغی که اگر در تهران باشد به آن باغچه می‌گویند و اگر در مازندران باشد، باغچه هم نیست. من می‌توانم شهر خودم را دوست بدارم و وصیت کنم که پس از مرگ مرا آن جا دفن کنند اما آنجا کویر است. آنجا جنگل و گلستان نیست. آنجا زمین قفر و فقر آب است. دوست داشتن معنی‌اش این نیست که من چیزی را جعل بکنم و تغییر بدهم. اگر چیزی را دوست دارم، باید همان طور که هست آن را دوست بدارم.

می‌گویند که لیلی چندان هم زیبا نبوده است اما مجنون لیلی را دوست می‌داشته است. مجنون به غیر لیلی کاری نداشت و به او نگاه نمی‌کرد. مجنون لیلی را دوست می‌داشت. مورخ هم لیلی خودش را دارد و لیلی خودش را دوست می‌دارد. وضع هر چه هست خوب یا بد همان را گزارش و تصدیق می‌کند. مورخ نقاش است، نقاشی که نمی‌تواند بگوید حالا که من این را دوست دارم بینی او را به شکل دیگری می‌کشم و چشم و ابرویش را تغییر می‌دهم که زیباتر شود. مورخ باید بگذارد حقایق ظاهر شود. ما آینه ایم و باید آینه باشیم ولی آینه کدر نباشیم و پیوسته خودمان را صفا بدهیم. مورخ باید مدام خود را صفا بدهد و از کدورت‌ها پاک کند و از خود بیرسد که من کجا هستم و چه می‌بینم؟ من با که هستم؟ من عضو کدام حزب هستم؟ عضو سپاهم؟ افسر ارتشم؟ در موضع اپوزیسیون هستم؟

**خواهر جمشیدی:** آقای دکتر آخر موضوع اینجاست، چیزی که شما به آن اشاره می‌کنید تا حدودی یک امر اراده شده است، تصورش می‌کنیم. وقتی می‌گوییم که مورخ باید آینه خودش را صاف بکند تا آنچه که حقیقت هست منعکس بکند، به نظر می‌آید انگار که اگر بر خلاف این باشد یک امر اراده شده است در حالی که ادراک، هر مورخ یعنی هر زمانی ادراکش مبتنی از شرایط هست و این شرایط در معبر تغییر واقع شده است. خیلی از اوقات مشکلی که مورخ دارد می‌بیند و شما به عنوان یک فردی که دارید گزاره‌های آن را بررسی می‌کنید و تصورتان بر این است که به صورت یک امر اراده شده در نقد آن واقعه تاریخی که کرده است، اصلاً امر اراده شده نیست یعنی الان آقای درودیان در شرایط خاصی وقتی که شروع می‌کنند با نقد وقایعی که دیده است متأثر از ادراک خودش است. این شما هستید که وقتی دارید آن را می‌خوانید چون با خط ادراک خودتان آن را می‌خوانید، نگاه می‌کنید که خیلی چیزها در این گزاره‌های تاریخی نیستند. بعد آن وقت اینجا تصور می‌کنید که شاید ایشان نمی‌خواستند این را بگویند در حالی که اینگونه نیست. من می‌گویم با ادراکی که به هر حال متأثر از شرایط هست شما چطور، تفسیرتان چه هست؟

**داوری:** به مطلب بسیار خوبی اشاره کردید. ظاهراً شما هم مثل من فکر می‌کنید که مورخ می‌تواند علائق و بستگی‌های خاص خود داشته باشد اما وقتی تاریخ می‌نویسد، باید متذکر باشد و بگذارد که چیزها همانطور که هستند، ظاهر بشوند. این هم به یک اعتبار درست است که مورخ از وضعی که دارد نمی‌تواند به آسانی خارج بشود. حق با شماست. مطلبی که درباره دوست عزیزم آقای درودیان گفتم مورد و مصداق سخنی که شما فرمودید نبود. من جایی انگشت گذاشتم که آقای درودیان می‌دانستند و می‌توانستند بنویسند. شما به این نکته توجه بفرمایید که ادراک‌های هر کسی بی ارتباط با ادراک‌های دیگران نیست. درست است که هزار نفر تاریخ یک واقعه را بنویسند. هزار تاریخ می‌نویسند اما آنها بسیار چیزها از هم می‌آموزند. مورخ

در گزارش تاریخی خود نظر شخصی خود را نمی‌نویسد و نباید بنویسد. او به نمایندگی از تاریخ و زمان قلم به دست می‌گیرد. او باید سخن همه را بشنود، به هر گوشه و کنجی سر بزند و همواره نگران باشد که مبدا چیزی از نظرش پنهان مانده باشد. مورخ در حبس خود نمی‌ماند و چشم و گوش خود را نمی‌بندد و همواره می‌کوشد دیده‌ها و شنیده‌ها و برداشت‌ها و ادراک‌های خود را روشن تر و گویا تر سازد. او باید قضایا را در متن تاریخی‌اش ببیند و گزارش کند.

ما که اینجا با هم بحث می‌کنیم پیداست که به تاریخ جنگ اثر آقای درودیان نظر داریم. آقای درودیان به جمهوری اسلامی ایران تعلق خاطر و بستگی دارند و لازم نیست که در هنگام تاریخ نویسی از این تعلق آزاد شوند اما باید بتوانند به پرسش‌هایی که در مورد مسائل جنگ مطرح است، بیندیشند و پاسخ دهند. این پرسش‌ها ضرورتاً علائق ایشان را سست نمی‌کند بلکه مورخ تاریخ معاصر هر چه بیشتر به نقص و نارسائی در جریان امور پی ببرد و شرایط و آثار آنها را نشان دهد، اثرش پر معنی تر و متضمن عبرت‌های بیشتر خواهد بود.

من قسمت‌هایی از تاریخ جنگ آقای درودیان را خوانده بودم. در صفحات آخر جلد پنجم - کتاب پایان جنگ - احساس کردم که آقای درودیان می‌خواهند بگویند که برای حکم در باب خاتمه جنگ هنوز زود است و این زمان بگذار تا وقت دگر. امام هم گفتند که من راجع به پایان جنگ چیزی نمی‌گویم ولی بعدها معلوم خواهد شد. آقای درودیان می‌گویند که این قضایا معلوم خواهد شد. رهبر و سیاستمدار و فرمانده می‌تواند بگوید که فراموشی خواهد شد ولی مورخ وظیفه دیگری دارد. او می‌تواند سکوت کند زیرا بعضی مطالب سیاسی و نظامی تا مدتی سرّی است و سرّاً نباید فاش کرد. کار مورخ از زمانی شروع می‌شود که اسرار دیگر اسرار نباشد و بتوان آنها را فاش گفت. من از آقای درودیان پرسیدم چرا بیان این مطلب را به عهده تعویق انداخته‌اید و گرنه مطلب حضرت عالی درست است.

**خواهر جمشیدی:** آقای دکتر یک چیزی که بسیار مهم است، ببخشید سرتان را به درد آوردم.

**داوری:** بفرمایید.

**خواهر جمشیدی:** غرض من این است، نکته‌ای شما اشاره فرمودید که تاریخ خصوصاً تاریخ جنگ می‌بایستی بتواند دیالکتیک ادراک مختلف افراد را نشان بدهد. مثلاً چراغ مصطفوی و بوله‌ری را بتواند نشان بدهد. من می‌خواهم بگویم که خیلی مهم‌تر از آن و مقدم بر آن، یک چیزی است که خود مورخ با آن درگیر است و تا آن را حل نکند نمی‌تواند به دیالکتیک دیگر بپردازد. آن مسئله این است که با دیالکتیک که بین ادراک‌های اولیه و ثانویه خودش هست، چه بکند؟ وقتی شما می‌گویید که خود حقیقت تاریخی جنگ بداهتی است که نیاز به تبیین ندارد این با توجه به دیالکتیکی که بین

ادراک مختلف افراد هسته چند وقت دیگر یعنی یک نسل دیگر، اصلاً ممکن است همین بدهاتی که شما می‌گویید نیاز به توجیه و تبیین ندارد، این خودش نیاز به توجیه و تبیین داشته باشد. الان در عصری به سر می‌بریم که بسیاری از بدهات‌های تاریخی که زمانی به عنوان یک امر تحقیقی تاریخی مسلم پذیرفته بودیم، الان زیر سؤال برده می‌شود. چه طور باید این را حل بکنیم؟ این دیالکتیک که بین سطح مختلف ادراک افراد وجود دارد، مورخ با این دیالکتیک چه بکند؟ تا بعد برسد به اینکه گزاره‌های تاریخش را طوری بچیند که آن دیالکتیک افرادی که کنش‌گر خود جنگ بودند درگیر خود صحنه جنگ بودند را نشان بدهد. مورخ خودش دائماً با خودش در حال شدن و بودن است، این را باید چه کار بکند؟ این را به عنوان یک سؤال فلسفی خدمت شما می‌گویم.

**داوری:** خیلی خوشحالم که چنین پرسشی را مطرح کردید. نسبتی که من به آن اشاره کردم درست با معانی رایج دیالکتیک مطابقت ندارد اما اگر این تعبیر را ترجیح می‌دهید، عرض می‌کنم دیالکتیکی که من گفتم دیالکتیک فهم نبود. دیالکتیک درک وجود بود. فهم و بیرون فهم (اگر بیرونی را بتوان در نظر آورد) را یکی بگیرید، یعنی ماکه تماشاگریم در تماشای خودمان عظمت و حقارت، بد و خوب، غم و شادی و نیش و نوش را کنار هم یا با هم می‌بینیم. به خصوص در مورد جنگ، جنگ شادی‌ها و غم‌ها دارد. بالاخره مردم ایران با آن صدای آقای گوینده - گزارشگر عملیات - یک انسی پیدا کرده بودند و منتظر صدای او بودند. مهم‌ترین خاطره چندین نسل، خاطره جنگ است و همچنان خواهد بود. شما نظرتان اینست که حتی مورخ ممکن است نظرش در طی زمان تغییر کند و حوادث جنگ در نظرش صورت دیگری بیابد. البته وقوع این امر بسیار محتمل است ولی ما از روان‌شناسی مورخ سخن نمی‌گوییم. شما هم نظرتان به دیالکتیک تاریخ و وقایع تاریخی است. توجه داشته باشیم که حادثه تاریخی فقط یک معنی ندارد و همواره به یک صورت و معنی تلقی نخواهد شد. حادثه تاریخی گاهی مثل کوه یخی است که بتدریج از دریا بالا می‌آید و اطراف و جوانب آن پیدا و پیداتر می‌شود. ما اکنون انقلاب فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه را آنطور که قبل از جنگ دوم جهانی می‌شناختند، نمی‌شناسیم. نمی‌گوییم شناخت ما درست است و شناسندگان سلف بر خطا بودند اما بهر حال شناخت کنونی نه فقط متفاوت بلکه دامنه دارتر است و البته مورخ زمان ما نظر دیگری دارد. نظر مورخ تغییر می‌کند اما این تغییر با تغییر در روابط و مناسبات و نظم جهانی که در آن بسر می‌برد و با اصول و مبادی متبع در آن جهان مناسبت و تناسب دارد. اکنون حتی کتاب فیزیک یا فلسفه و بیولوژی را اکنون متفاوت با قرن نوزدهمی‌ها می‌نویسند و می‌خوانند. البته فیزیک دان لازم نیست به تغییری که در افق زمان و روشن‌گاه عالم او پدید آمده است، توجه و تذکر داشته باشد اما مورخ همواره باید نگران دید و نظر خود و ناظر به افق زمانش باشد. مورخ اگر

گردآورنده گزارش‌های متفرق نباشد چه بخواهد و چه نخواهد گذشته و حوادث تاریخی را - حتی اگر افق دیدش تغییر نکرده باشد - از ورای موجهای دیگرگونی (و شاید اضطراب) می‌بیند. او این بینش را از طریق دیالوگ با دیگران (دیگرانی که به سخن او گوش می‌کنند و آن را می‌فهمند) روشن و موجه می‌سازد. در این وضع حتی لازم نیست که عواطف و علائق خود را کنار بگذارد. او فقط باید از سیاست اندیشی آزاد باشد.

خلاصه اینکه سرمایه مورخ، امانت‌داری حوادث تاریخی است. شاید ما امروز چیزی را بدیهی انگاریم که بدیهی نباشد یا فردا در آن شک بشود اما کار به شکاکیت نمی‌رسد و هر چه را که امروز بدیهی می‌بینیم ضرورتاً فردا از اعتبار نمی‌افتد. پیداست که در طی زمان بعضی چیزها از اعتبار می‌افتد اما چیزهایی هست که ثابت و معتبر باقی می‌ماند چنانکه مثلاً در این نکته که جنگ یک واقعه تاریخی بود، تردید نمی‌کنیم. این را مخصوصاً تأکید کنم که آنچه می‌گوییم در تکریم تاریخ و مورخ است. اصلاً برای مورخ نمی‌شود تکلیف معین کرد. به مورخ دستورالعمل نمی‌توان داد اما یک اصول و قواعدی هست که تاریخ‌نویسان و مورخان می‌توانند در مورد آنها با هم تفاهم و توافق کنند. به هر حال مردم ایران هشتاد سال دیرانه مقاومت کردند و جنگیدند. در این جنگ حماسه‌های بسیار هم هست، همه‌اش حماسه نیست اما حماسه هم در آن پیدا می‌شود. فیلم‌های مربوط به جنگ به مورخ کمک بسیار می‌کند. آیا شما فیلم لک‌لک‌ها به خانه باز می‌گردند را دیده‌اید؟

#### خواهر جمشیدی: بله.

**داوری:** یکی از بهترین فیلم‌هایی است که روسها پس از جنگ جهانی دوم ساختند. من کاری به استالین ندارم اما جنگ استالینگراد مهم بود. وقتی استالین فرمان داد که از "وطن سوسیالیستی" دفاع کنید - و شاید برای اولین بار اسم "وطن" را به قاموس بلشویسم وارد کرد - مقاومت صورت دیگری پیدا کرد.

در جنگ جهانی دوم ارتش آلمان تا شش کیلومتری مسکو رفته بود. مردم مسکو از شهر خود دفاع کردند. مردم استالینگراد در شهر استالینگراد دفاع کردند. ما خیلی وسواس به خرج ندهیم. من افراطی نیستم اما می‌گوییم پرسش را فراموش نکنیم. مردم پرسش‌ها دارند. بی‌اعتنایی به پرسش، پرسش را منتفی نمی‌کند. کسانی که با علاقه فیلم جنگ ساختند اشاراتی دارند. به آن اشارات توجه کنیم. من نمی‌گوییم مورخ بجای گزارش وقایع فلسفه بنویسد. مورخ باید گزارشگر امین وقایع باشد یعنی هر چه می‌جوید و می‌طلبید پایش را باید روی زمین محکم بگذارد. اگر شما پایتان را روی زمین نگذارید، نمی‌توانید به اطراف خود نگاه کنید. یک جایی باید پایتان را محکم بگذارید. خاطره‌ای بگویم که عین حکمت است. یک معلم نقاشی داشتیم که در ظاهر خیلی بی‌حال بود. وقتی به صورت شما نگاه می‌کرد، نمی‌توانست نگاهش را ثابت نگه دارد. سرش می‌افتاد پایین اما وقتی



صورتی را می کشید می دیدید که چه هنری دارد. یک روز در کلاس گفتیم آقا شما چگونه نقش ها را به این زیبایی می کشید؟ گفت: یعنی چه؟ گفتیم: مایک پاره خط بلد نیستیم بکشیم و مثلاً نمی توانیم قطر مستطیل را درست رسم کنیم. گفت نقاشی که کاری ندارد. کشیدن قطر مستطیل هم بسیار آسان است. شما چشمتان را بدوزید به نقطه پایان و دستتان را بگذارید روی مبداء و آغاز و خط را رسم کنید. ما امتحان کردیم. در حدود سی نفر در کلاس بودیم. این درس رسم و هندسه بود ولی من درس حکمت از آن گرفتم. او گفت وقتی از جایی آغاز می کنی پایت روی زمین و چشمت به مقصد باشد. شما مورخید، مقصد هم دارید، حتماً مقصد دارید منتهی مقصدتان یک نقطه معین نیست. مقصد شما «کشف چگونگی وقوع حوادث» است؛ یک مورخ وقتی تاریخ دیروز را به بهترین وجه می نویسد که دیروز را به امروز بیاورد و امروزش با فردا پیوند یابد. شما به هر حال وقتی تاریخ می نویسید در زمان خود قرار دارید. از این زمان می توانید به مقصدتان نگاه کنید. امروز هنوز جنگ ادامه دارد، امروز دنباله جنگ است، زندگی امروز ما، اداره ما، سیاست ما، انتخابات ما، حرف های امروز ما هیچ کدام از جنگ جدا نیست و پیشرفته ترین تکنولوژی ما، تکنولوژی جنگ است. پیشرفتی که در صنایع نظامی پیدا شده در هیچ قسمت از صنایع ما پیدا نشده است. بهترین پژوهش های مربوط به تکنیک و تکنولوژی هم در آنجا انجام شده است. مورخ باید همه جا را ببیند، اطرافش را نگاه کند، تأمل و حوصله هم داشته باشد. باید بتواند بد و خوب را تحمل کند. مورخ گزارشگر صبور است. مورخ، خبرنگاری است که خطر می کند و به خطرناک ترین جاهاسر می زند و با صبر و حوصله بررسی می کند و راجع به آن حادثه فکر می کند تا بفهمد آن حادثه چه بوده است. مگر شما می توانید جنگ را از انقلاب جدا کنید؟ جنگ برای انقلاب است، مورخ ما انقلاب را می فهمد و جنگ را در متن انقلاب می فهمد. انقلاب در کدام جهان واقع شده است؟ انقلاب در دنیای خاصی واقع شده است. تفاوت مورخ با خبرنگار اینست که خبرنگار خبر برای امروز می خواهد اما مورخ باید گذشته را به اکنون و حال بیاورد.

**درویدیان:** آقای کمره ای هم سوآلی از شما دارند اجازه می فرمایید؟

**داوری:** جناب آقای کمره ای هم بفرمایند.

**کمره ای:** استاد را خسته نکنیم، استفاده کردم. البته سوآلات و مسائل کم نیست، اگر مجال باشد که بعداً مزاحم بشویم و طرح مسئله کنیم. چیزی که می گویم شاید قدری به آن موضوع پرداخته شد منتهی واضح تر و شاید به تعبیر دیگری آن را طرح می کنم. اگر ما تاریخ را از جنس عقل و معرفت و تفکر ببینیم که بالاخره تاریخ نسبتی با تفکر و با معرفت دارد. ما در متن گزاره های تاریخی خصوصاً جنگ، یک آمیختگی با احساسات و عواطف داریم. در فضای تبلیغی، ارزشی، حماسی که بر جنگ غالب و مسلط است، سهم معرفت و عقل و حکمت و دریافت های به اصطلاح معرفت جویانه

چگونه خواهد ماند؟ به تعبیر دیگر چگونه ما می توانیم از فضای تبلیغی و حماسی و عاطفی به سمت گزاره های معقولی حرکت کنیم که در اثر آنها بتوانیم مسائل معرفتی ملزم و مربوط به تاریخ جنگ را احصا کنیم و به دست بیاوریم؟ این کار شدنی است؟ بایسته و سزاوار است که صورت بگیرد یا نه؟ رسیدن به آن، چه طریقی دارد؟

**داوری:** مطلب مشکلی است. اگر شما تاریخ جهان جدید را در نظر آورید، می بینید این تاریخ با عقلی که در فلسفه ظاهر شده است؛ یعنی با عقل دکارتی، کانتی قوام یافته است اما کسانی که در ظاهر آنرا ساختند، هیچ کدام فیلسوف نبودند و شاید فلسفه نمی دانستند اما بهره ای از خرد جدید داشتند. از مهندس حامی در مشهد تجلیل می کردند. حامی یکی از اولین مهندس های راه و ساختمان در ایران بود. کارهای مهمی کرده بود. در خیابان راه می رفتیم. به من گفت: به این شهر نگاه کن و ببین که همه اینها را مهندس ها ساخته اند. گفتم چرا می گویند مهندس ها ساخته اند؟ نه، اینها را کارگرها ساخته اند. گفت: بله، کارگرها ساخته اند اما طرحش را مهندس ها ریختند. گفتم: آقای مهندس درست می گویند. طرح این ساختمان ها را مهندس ها ریخته اند ولی طرح این شهر را، طرح این تمدن را فیلسوفان در انداخته اند. البته مهندسان و کارگران هم سهم خودشان را دارند. گفت: اگر طرح مهندس ها نبود، شهر نبود. گفتم: اگر طرح نحوه زندگی و سیاست و معاملات و مناسبات و روابط و قوانین و قواعد نبود و مخصوصاً در زمان ما اگر طرح مدرنیته نبود، مهندس چه کار می توانست بکند؟ مهندس در حدود طرح مدرنیته است که کار می کند. طرح مدرنیته را که مهندسان در نینداخته اند. مهندس در حدود طرح تجدد و به تناسب با آن طرح های جزئی را اجرا می کند.

ببینید آقای کمره ای! متفکران طرحی در می اندازند و یک هوایی یا فضایی به وجود می آورند. ما در این هوا و فضا نفس می کشیم ولی غالباً از آن فضا و هوا خبر نداریم و نمی دانیم که چیست؟ من نمی دانم چقدر دی اکسید کربن در این هواست ولی نفس می کشم. با تفکر یک هوایی ایجاد می شود. این هوا، هوای مطبوع و پاک است. من هر که باشم و هر چه هستم دارم این هوا را تنفس می کنم و در آن هوا از عقل بهره مند می شوم.

جامعه یک نظامی دارد، یک مخروط است که بالای آن تفکر است. از آن بالا تفکر می آید و در همه جا گسترده می شود. اگر مدد و فیض آن بالا ضعیف شود، همه چیز رو به ضعف می رود و چه بسا که بنا از هم می پاشد. شما فکر کنید که اگر فردوسی و حافظ و سعدی و مولوی و باباطاهر عریان نبودند، این زبان چه وضعی داشت؟ اگر بیهقی و غزالی نبودند، رمان و نثر فارسی چگونه بود؟ با آثار اینها زبان فارسی قوام یافت. اینها زبان را قوت بخشیدند. ما با سعدی زندگی می کنیم حتی اگر یک صفحه از گلستان را نخوانده باشیم. فکر از راهی که ما نمی بینیم و از منافذی که نمی شناسیم

وارد زندگی ما می شود و ما را راه می برد. وقتی هم که فکر نباشد ما سرگردان و مضطرب می شویم و همه جا پراکندگی می بینیم و پراکنده و ناهماهنگ عمل می کنیم. بعضی کسان که این سخنان را می شنوند می گویند اینها اثبات جبر و ضرورت و موجبات است. آنها این سخن را که از جایی شنیده و معنی آن را در نیافته اند، بزبان می آورند و می گویند تاریخ عرصه امکان هاست نه میدان ضرورت. گویی نمی دانند که، دایره امکان ها در عوالم مختلف هر چند به یک اندازه وسعت ندارد اما به هر حال محدود است و آرزوی ما در این دایره معین می شود نه اینکه همه ما در هر جا و هر وقت بر همه کار و هر کاری توانا باشیم.

بشر هر زمانی که فکر و تفکر داشته، نظم و سلامت و آهنگ و صلاح داشته است. بعنوان مثال آتن قدیم را در نظر آوریم. آتن یک شهر با حکومت مستقل بود. این شهر با بردگانش حدود سیصد هزار نفر جمعیت داشت. آتن هنر و فلسفه و علم داشت. در این شهر مجسمه سازی بودند که در حد رافائل و شاید بزرگتر از رافائل بود. آن شهر سیصد هزار نفری با یک امپراطوری که از سند تا مدیترانه وسعت داشته، می جنگیده و مورخان و نویسندگان در تاریخ و در نمایشنامه خود چنین وانمود می کرده اند که پیروزی بر ایران پیروزی آزادی بر بردگی بوده است.

توجه کنید که در هر عالمی تناسبی هست. عالم تاریخ هم تعادل دارد. یعنی نمی شود که یک گوشه اش کج باشد و گوشه دیگرش راست. عالم بشری تعادل و تناسبی دارد. البته این نسبت ثابت نیست و اینطور نیست که همه عوالم باید یک صورت داشته باشند. این تناسب و تعادل، فکر و عمل اشخاص را میزان می کند و هماهنگ می سازد. فکر که در جان ساری و جاری است، دست و چشم را با هم هماهنگ می کند اگر تفکر نباشد دست و چشم ناهماهنگ می شوند. چشم که تصمیم نمی گیرد دست را با خودش هماهنگ کند دست هم از عهده این کار بر نمی آید. این جان است که این دو را با هم هماهنگ می کند. فکر، جان جامعه است و جان جامعه دیده نمی شود. چشم و دست دیده می شوند اما جان دیده نمی شود. جان کجاست؟ یک جراح فرانسوی گفته بود که من زیر تیغ جراحی چیزی به اسم روح ندیدم. خوب راست گفته بود. او چیزی به اسم روح ندیده بود اما وقتی اشتباه می کرد یا کاری از دستش برای بیماران بر نمی آمد و بیمار می مرد، می بایست بفهمد که روح چیست.

نمی دانم با این همه حاشیه رفتن به مطلبی که فرمودید پرداختم یا نه؟ فقط یک کلمه بگویم که عقل از احساس و احساسات منفک نیست. عقلی که با تعلق خاطر قرین نباشد عقل نیست. عقل هر عالمی هم با عقل عوالم دیگر تفاوت ها دارد پس نگران دخالت احساسات نباشیم مگر اینکه مراد احساسات بر آمده از اهواء نفسانی باشد. یک صورت عقل را هم عقل محض و عقل همیشه و همه جا بدانیم. عقل جهان جدید با عقل عالم قدیم تفاوت

دارد و در جهان جدید هم مردم سراسر جهان به یک اندازه از عقل بهره ندارند. **خواهر جمشیدی:** آقای دکتر ببخشید، با توجه به اینکه فرمودید، لازمه تأمل بر انگیز بودن تاریخ، سؤال خیز بودن آن است، یعنی اینکه در واقع تاریخ مبتلا بشود به بیماری سؤال. در واقع بیماری را در وجه مثبتش می گویم. از تاریخ سؤال بشود، یعنی اینکه وقتی کسی آن را می خواند، دچار فکر و اندیشه شود. فقط در این صورت است که تاریخ ماندگار می شود. آیا یکی از راه های سؤال خیز شدن تاریخ این است که سؤال های مورخ در دستگاه های فکری یک فیلسوف پیچیده شود؟ یعنی در واقع تاریخ محض از آن حالت خودش خارج بشود و به یک تاریخ فلسفی برسد. در واقع تاریخ نگاری جنگ ما وقتی تأمل بر انگیز خواهد بود که صبغه فلسفه تاریخ به خودش بگیرد. آیا به این ترتیب جان جامعه شان داده می شود؟

**داوری:** نه نه. مورخ پرسش فلسفی طرح نمی کند و به پرسش فیلسوف کاری ندارد. مگر فیلم سازی که فیلم جنگ می سازد و آثار جنگ را در اینجا و آنجا و هر جا نشان می دهد و مردمان در ساخته فیلم ساز چیز هایی می بینند که با اینکه بیشتر ندیده بودند در نظرشان آشناست، پرسش فلسفی طرح کرده است؟ ممکن است شما به صرافت طبع فلسفه را هم در تاریخ بیابید اما اگر مورخ بخواهد در کتاب تاریخش فلسفه بنویسد و فلسفه را راهنمای بی واسطه خود قرار بدهد، تاریخش تاریخ خوبی نخواهد بود. حتی تاریخی که بر وفق یک جهان بینی و ایدئولوژی نوشته شود با خود نشان تصنع دارد. عده ای از پژوهندگان روسی تاریخ ایران تا قرن ۱۸ نوشته اند. نمی دانم آن را دیده اید یا نه. نویسندگانی که ماتریالیست نبودند تاریخ ایران را بر طبق ماتریالیسم تاریخی نوشته اند مثلاً اگر فصل سرداران را در آن کتاب بخوانید، معنی سخن مرا بخوبی درک می کنید. جای شکرش باقی است که نویسندگان دل در گرو ماتریالیسم نداشته و گرنه تاریخشان تصنعی می شد. در کار تاریخ نویسی به فلسفه کاری نداشته باشیم بلکه بگذاریم حوادث تاریخ ازادانه آشکار شود. یعنی تماشاگر باشیم اما عینک ها را از چشمان برداریم و تماشاگر دقیق باشیم و ببینیم چه می گذرد. بقول خودتان آن بیماری سؤال کردن را هم داشته باشیم به شرط آن که بیت حافظ هم یادمان باشد که:

در دم نهفته به ز طبیبان مدعی

باشد که از خزانه غیبم دوا کنند

مورخ باید آن بیماری را بپذیرد و آن را سرمایه کارش بداند.

**خواهر جمشیدی:** البته مورخ بودن باید تمدن داشته باشد. آقای دکتر شما اشاره کردید که اگر یک نظامی، تاریخ بنویسد می شود نظامی مورخ، در حالی که باید مورخ نظامی باشد. حالا اگر یک مورخی سوالات خودش را با یک فوتناتیسیون یا با یک فیلسوف در مورد نحوه صحیح پرسش در دستگاه فلسفه پیچیده مشورت کند، منظورم این است به جای اینکه فیلسوف مورخ

باشد - که قطعاً همان آفتی که شما فرمودید پیش می‌آید - بشود مورخ فیلسوف. آیا این می‌تواند درست باشد؟

**داوری:** مقصود من این بود که مورخ نباید تاریخ را با فلسفه بیامیزد و گرنه فیلسوف بودن مورخ و مورخ بودن فیلسوف منعی ندارد. اتفاقاً همه مورخان بزرگ کم و بیش فیلسوفند و هیچ فیلسوفی لاقلاً در زمان ما نیست که با تاریخ فلسفه و بطور کلی با تاریخ آشنایی کافی نداشته باشد. شاید تأکید من بر پرسش مورخ موجب سوء تفاهم شد و از سخن من چنین دریافتید که مورخ باید از چپستی امور پرسش کند ولی مقصود من این نبود. پرسش مورخ جنگ نیست که جنگ از کجا آمد، چرا آمد و برای ما چها آورد؟ چه کسانی با چه امکاناتی و با چه روحیه‌ای برای حفظ چه چیزی یا چه چیزهایی جنگیدند. لازم نیست مورخ به همه این پرسش‌ها پاسخ‌های روشن بدهد (که بقول شما بحث از اینها هم بحث فلسفه تاریخ است) اما باید این پرسش‌ها را در شرح حوادث در نظر داشته باشد. مورخ بادر نظر داشتن این پرسش‌ها حوادث را بهتر و معنی‌دارتر می‌بیند پس لازم نیست که او فلسفه بخواند بلکه اگر مورخ خوبی باشد، فیلسوف است. مورخ باید راست بگوید. این سخن درست است اما سخن راست بسیار است. کدام سخن راست را مورخ بر می‌گزیند و در تاریخ خود می‌آورد؟ درکی که مورخ از مسائل در جهان خود دارد به تاریخ او وحدت و تعین می‌بخشد و چه بسا که مورخ با بینش خود چیزهایی را به خوانندگان خود نشان می‌دهد که پیش از آن به چشمشان نیامده بود. اجازه می‌دهید بیرسم آیا هیچیک از شما درس تاریخ خوانده‌اید؟

**خواهر جمشیدی:** بله، رشته‌ام تاریخ است.

**داوری:** ببینید یکی از گرفتاری‌ها و شاید ضعف‌های کشور ما این است که اهمیت چندان برای تاریخ و تاریخ نویسی قائل نیستیم. کتابهای تاریخ معاصر را در نظر آورید. اگر آثار ایران شناسان خارجی را به حساب نیاوریم، دو سه کتاب که مجموعاً فقط یک دوره تاریخ ایران می‌شود، بیشتر نداریم. یک سیاست‌مدار در دوره بازنشستگی یک دوره تاریخ ایران باستان نوشته است. بعد از او کسی در صدد تکمیل و تکمیل بر نیامده و حتی کتاب تاریخ ایران باستان را نقد نکرده‌اند.

**درویدان:** پیرنیای تقریبی؟

**داوری:** با اینکه کتاب او نقائص بسیار دارد قدرش را باید دانست و همت مشیر الدوله را باید تحسین کرد.

**درویدان:** بهتر از آن نوشته‌اند.

**دکتر داوری:** بعد از پیرنیا یک سیاست‌مدار دیگر یعنی تقی زاده دنباله کار او را گرفت و کتاب «از پرویز تا چنگیز» را نوشت. اتفاقاً کسی تاریخ این دوره را هم بهتر از تقی زاده نوشته است اما تاریخ مغول را عباس اقبال که استاد تاریخ بود، نوشت و پس از اقبال نصر الله فلسفی و دیگران کتاب‌هایی در تاریخ صفویه و زندیه و قاجاریه نوشتند. در تاریخ معاصر هم آثاری پدید

آمده است ولی به تاریخ اهتمامی بیش از این باید کرد. در این وضع آفتی درودیان اهتمام به نوشتن تاریخ مفصل جنگ هشت ساله کرده‌اند که البته کار قابل ستایشی است. من تألیف این اثر گرانمایه را به ایشان تبریک می‌گویم و امیدوارم مجلدات الحاقی خوبی بر آن بیفزایند و غنای اثر مهم خود را بیشتر کنند. این اولین تاریخ جنگ است و سندیست برای همه مورخان که بعدها در باب جنگ خواهند نوشت.

**درویدان:** دیگر مارتع زحمت می‌کنیم، شما هم خسته شدید. این مدتی که خدمت شما بودیم برای من خیلی قابل استفاده بود. همیشه در هنگام نوشتن تاریخ جنگ دغدغه ذهنی ام این بود که آیا این مسئله تاریخی شده یا نشده است؟ اگر تاریخی شود به چه معناست؟ از بحثی که شما فرمودید استفاده زیادی کردم. به ویژه این نکته که احساس کردم مسئله در کار خود من است و بیخودی دنبال جای دیگری نروم. اگر من درست به موضوع پردازم و آن ملاحظات سیاسی را که شما فرمودید کنار بگذارم، تاریخ نویسی صحیح تحقق پیدا می‌کند. این نکته در ارتباط با خیلی از مسائلی که در مورد جنگ است، در مورد تاریخ است، صدق پیدا می‌کند.

**داوری:** اینها را گفتم برای اینکه می‌دانم درک مستقیم و شجاعت بیان و شرح حوادث را دارید. شما شاهد جنگ بوده‌اید و گزارش دست اول داده‌اید. کتاب شما یک سند گرانبهاست و خوشوقتم که کسی را محاکمه نکرده‌اید.

**درویدان:** نخیر، شأن ما شأن محاکمه نیست.

**داوری:** مورخ نه کسی را محاکمه می‌کند و نه اهل ملامت است. در تاریخ شما هم کسی محاکمه نشده است. شما کوشیده‌اید و بااروشتن کنید تا وقایع بهتر دیده شوند.

**درویدان:** ولی ما را در بیان تاریخ محاکمه می‌کنند.

**داوری:** درست است، حق با شماست. اگر هم محاکمه نکنند لاقلاً از شما می‌پرسند که چرا این را گفتید و آن را نگفتید ولی از این اشکال‌ها نباید ترسید. نگرانی من اینست که کتاب را نخوانند و درباره آن هیچ نگویند. محاکمه مورخ بد نیست. شما هم به این محاکمه رضایت بدهید. هر ادعا نامه‌ای علیه شما تدوین کنند از اینکه به تاریخ اعتنا نشود بهتر است. اگر تاریخ‌تاران بخوانند مطمئن باشید که هر چه درباره آن بگویند شما زبان نمی‌کنید و فوایدی نصیب علم تاریخ و تاریخ نویسی می‌شود. از تشریف فرمایی شما و دوستان و همکارانتان ممنونم. من جسارت کردم که در مباحث و مسائل تاریخ وارد شدم لطف شما موجب این جسارت شد. ممنونم که لطف کردید و تشریف آوردید. پس از سال‌ها تجدید عهده‌ی کردیم. بالاخره می‌بایست حرفی بزنیم و چیزی بگوییم و بشنویم و بهتر این بود که بحث درباره تاریخ جنگ باشد که شما سال‌ها به آن مشغول بوده‌اید و چه مشغولیت خوبی بوده است.